

پلاتفرم دفتر بین المللی برای حزب انقلابی

پیشگفتار

دوران حاضر

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به جنگ سرد پایان داد. اما این، نه پایان استثمار کاپیتالیستی بود و نه پایان امپریالیسم و تهدید جنگ جهانی، بر عکس فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خود ناشی از فاکتورهای پایه ای کارکرد سیستم کاپیتالیستی بود.

نخست، بحران اقتصاد جهانی:

از اوایل سالهای ۱۹۷۰ کل سرمایه داری چه از نوع دولتی (در لباس سوسیالیسم) و چه اقتصاد به اصطلاح مرکب دنیای آزاد با تشدید بحران رکود روبرو بوده است. این تشدید بحران خود ناشی از این حقیقت است که سرمایه داری دوباره به سیر نزولی چرخه دیگری از انباشت سرمایه رسیده است. یکی از علائم اولیه این بحران، افت دلار آمریکا در سال ۱۹۷۱ و همراه با آن اضمحلال قرارداد برتون وودز (Breton Woods) که نظم اقتصادی امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم را شکل داده بود میباشد. این کوششی بود که بقیه دنیا را مجبور میکرد تا بهای کندتر شدن رشد در آمریکا را بپردازند.

دوم، رکود اقتصادی خود اتحاد جماهیر شوروی:

اتحاد جماهیر شوروی بر خلاف حامیان آن، یک "سوسیالیسم واقعا موجود" نبود. بلکه نوع بخصوصی از سرمایه داری بود، که در آن دولت نقش بورژوازی کلاسیک را بعهده گرفته بود. حزب کمونیست شوروی به اتکاء حق انحصاری اش بر قدرت دولتی به آلت طبقه حاکمه نوین تبدیل شده بود که امتیازاتش را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کرد. بعلاوه، ضعف های نسبی دیگری نیز در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. رکود اقتصادی همراه با عقب ماندگی تکنیکی رو به افزون نسبت به آمریکا و غرب بدین معنی بود که پایه اقتصادی برای پشتیبانی میلیتاریسم ضعیف تر بود. اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی در رقابت بی سابقه تسلیحاتی در دهه های ۸۰ و ۷۰ در موقعیتی نبود تا با هزینه های مصرفی دولت آمریکا برابری نماید. کوشش گورباچف برای خاتمه دادن به رقابت تسلیحاتی و بازسازی اقتصاد با خیانت و خرابکاری از درون هیئت حاکمه روبرو شد و همان بحران اقتصادی که او در صدد حل آن بود جای کمی را برای مانور باز گذاشت. تمامی این فاکتورها کمک کرد که اتحاد جماهیر شوروی سرانجام در سال ۱۹۹۱ سقوط کند بنا براین تاریخ دوره حاضر دو مسئله را تائید میکند.

۱- کنترل کامل اقتصاد توسط دولت (اقتصاد به اصطلاح برنامه ریزی شده)، سوسیالیسم نیست. در یک اقتصاد سوسیالیستی اصیل، خود تولیدکنندگان جمعا تصمیم میگیرند که چه چیزی را طبق احتیاج بشری تولید کنند. اقتصاد با برنامه به معنی مدیریت عقلانی نیروی کار بر طبق اولویت نیازهای جامعه میباشد. بدین سان هیچ نوع بحران اقتصادی از این نوع که در شوروی تجربه شد وجود نخواهد داشت.

۲- کوشش دولت سرمایه داری برای فرونشاندن و یا تعدیل قانون ارزش سرمایه، (رویای دست نیافتنی که عنوان قانون بااصطلاح بازار آزاد را به خود داده) نمی تواند بر بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری غلبه نماید. باوجود تمامی تلاشها برای کنترل بحران اقتصادی، با وجود توافقات هفت کشور صنعتی جهان در به تاخیر انداختن بدهکاری های بین المللی، با وجود انقلاب الکترونیکی و انفورماتیکی (Micro Chip Revolution) و نیز باوجود بازسازی سرمایه داری که به قیمت از بین بردن کمک های رفاهی و

بیکارسازی انجام گرفته، بحران پایه ای انباشت سرمایه کماکان بر سر جای خود مانده است. این کمبود مژمن ارزش اضافی است که سرمایه را مدام به جستجوی هر چه بیشتر راههای افزایش استثمار طبقه کارگر در هر دو حالت نسبی و مطلق میراند.

اوضاع جاری و چشم انداز عمومی طبقه کارگر

بگذارید تا روابط طبقاتی امروزی را بررسی کنیم. در حال حاضر شکاف بزرگی بین مشقات ناشی از بحران اقتصادی و تهدید جنگ امپریالیستی از یکسو و پاسخ ضعیف پرولتاریا از سوی دیگر، وجود دارد. حاکمیت واقعی سرمایه بر تولید و توزیع، بیش از پیش به سلطه مطلق بر روابط سیاسی و اجتماعی مبدل شده است. ایدئولوژی بورژوازی از طریق احزاب سوسیال دمکرات و اتحادیه های صنفی عمیقاً در طبقه کارگر رخنه نموده است. بدین طریق هر نوع کوشش طبقه کارگر برای مقابله با اثرات بحران در نطفه خفه میشود. وجود اعتصابات که در بعضی موارد حتی تمامی بخش های تولیدی یک کشور را در بر گرفته اند بخاطر ناسیونالیسم و عقیم ماندن هر نوع همدردی و اتحاد طبقاتی و نیز بخاطر ایده "خواست تغییر در یک بخش تولیدی" و فرد گرایی و در یک کلام بخاطر آن ایده های بورژوازی که توسط چپ سرمایه در درون طبقه کارگر رسوخ داده شده است وسعت و دامنه پیدا نکرده اند.

حاکمیت سرمایه داری بر طبقه کارگر از طریق اتحادیه ها و احزاب چپ سرمایه داری نمونه بارز و مشخص این گفته مارکس " شیئی شدن روابط اجتماعی " میباشد. هر آن چیزیکه مبدا تاریخی این جریانات بوده باشد امروز آنها ابزار مادی توتالیتراریسم سرمایه هستند. آنها باید چه بلحاظ سازمانی و چه از نظر سیاسی بدین شکل مقابله شوند و نه فقط با تقبیح.

با وجود موفقیت های غیر قابل تردید سرمایه داری در محدود کردن مبارزه طبقاتی، تناقضات آن همچنان خود را نشان میدهد. به مثابه مارکسیست ها ما میدانیم که این محدود کردن ها نمی تواند تا ابد ادامه پیدا کند. انفجار این تناقضات الزاماً به یک انقلاب پیروزمند منجر نخواهد شد. در دوران امپریالیسم راه حل سرمایه جهت "کنترل"، حل موقتی این تناقضات، جنگ جهانی میباشد. به هر حال قبل از وقوع این حادثه، احتمال شکستن کنترل سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی بر طبقه کارگر وجود دارد. به عبارت دیگر، ممکن است امواج ناگهانی مبارزه طبقاتی توده ای بوقوع بپیوندد و انقلابیون باید برای آن آماده باشند. هرگاه بار دیگر طبقه کارگر کلید اوضاع را بدست گیرد و استفاده از قدرت جمعی اش علیه حملات سرمایه را آغاز کند، سازمان های سیاسی انقلابی ملزم هستند خود را در شرایطی قرار دهند که بتوانند رهبری مبارزات سیاسی و سازمانی ضروری علیه نیروهای چپ بورژوازی را هدایت کنند. این امواج موفقیت آمیز مبارزه زمانی تدارک برای انقلاب خواهد بود که هم برنامه و هم سازمان انقلابیون از این امواج، از بار قبلی قوی تر بیرون آمده باشد و برنامه انقلابی و سازمان مدافع آن قادر شده باشد که در بطن مبارزه در درون طبقه کارگر ریشه دوانده باشد. این تجربه تاریخی طبقه کارگر است.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تدارک و آمادگی برای انقلاب ۱۹۱۷ بود. بدین معنی، برنامه انقلابی که رهبری ۱۹۱۷ را بعهده گرفت از مبارزه قبلی قوی تری بیرون آمده بود. امروز هیچ نوع تضمینی که در آینده یک چنین سناریوی عمومیت یافته و با یک قیام شکست خورده باعث تقویت نیروهای انقلابی شود، وجود ندارد. اگر چه یک چیز حتمی است و آن اینکه اگر حرکت های توده ای بدون وجود ایده های انقلابی در درون نهاد های سیاسی و سازمانی طبقه کارگر شکل بگیرند، شکست بعد تاریخی بخود خواهد گرفت. این وظیفه سازمان سیاسی پرولتاریاست که درس های تجربه تاریخی خود پرولتاریا را به خودش برگرداند بطریقی که این درسها تبدیل به نیروی مادی در رهائی طبقه مان گردد.

دفتر بین المللی برای حزب انقلابی (د ب ح ۱)

دفتر بین المللی در سال ۱۹۸۲ با پیشقدم شدن "حزب کمونیست انترناسیونالیست" در ایتالیا و "سازمان کارگران کمونیست" در بریتانیا تشکیل گردید. دو دلیل عمده برای بوجود آمدن آن وجود داشت:

اول آنکه به وجود يك گرایش فی الحال موجود در کمپ سیاسی پرولتاریا شکل سازمانی بدهد. این گرایش مشخص، ناشی از کنفرانس بین المللی بود که با فراخوان "حزب کمونیست انترناسیونالیست" ایتالیا بین سالهای ۸۱-۱۹۷۷ تشکیل شده بود. اصول ناظر بر آخرین کنفرانسها هفت نکته ای بود که "حزب کمونیست انترناسیونالیست" و "سازمان کارگران کمونیست" در سومین کنفرانس به آنها رای داده بودند (مراجعه شود به نشریه کمونیست انترناسیونالیست شماره يك).

دوم آنکه برای افراد و سازمانهایی که با عمیق شدن بحران اقتصادی به تقابل سیاسی برخاسته و در صحنه بین المللی ظاهر شده بودند بشکل کانون عمل کند. حوادث بعدی خاطر نشان ساخت که دهه اول موجودیت دفتر بین المللی مصادف با خیزش توده ای و مبارزه حاد طبقاتی نبود. بر عکس همانطور که قبلا گفتیم، پاسخ طبقه کارگر به حملات فزاینده سرمایه داری، در کل به مبارزه پراکنده محدود شد. حتی اگر پاسخ مبارزه جویانه بود (بعنوان مثال اعتصاب معدنچیان بریتانیا در سال ۸۵-۱۹۸۴ و یا مبارزه ادامه دار کارگران بارانداز اسپانیا) باشکست مواجه گشت. بدین ترتیب سرمایه بین المللی فرصت بازسازی را، با تشدید فقر و فلاکت وسخت تر شدن شرایط کار و فروش نیروی کار به قیمت زندگی میلیونها کارگر، بطور موقت کسب کرد. در این زمینه جای تعجب نیست که در دوره سالهای ۸۰ تعداد بسیار معدودی به گرد کمپ سیاسی پرولتاریا گرد آمده باشند و تعدادی هم که به صحنه آمدند بعدها از لحاظ سیاسی منفعل شدند. بهرحال باوجود شرایط نامطلوب عینی و نیروی کم ما موجودیت سازمانی دفتر بین المللی محکم شده و ارکان انگلیسی آن "کمونیست انترناسیونالیست" (Internationalist Communist Review) قبل از (Internationalist Communist Review) به ابزار سیاسی تئوریک مقابله جو بدل گشته است. علاوه بر دخالت در تقبل مسؤلیتهای مکاتباتی در سطح جهانی و ملاقات های حضوری و بحث و تبادل نظر با افراد سیاسی، دفتر بین المللی توانسته در چند سال اخیر در مقاطع مهم، چندین بیانیه بین المللی را به زبانهای مختلف پخش کند. (۱)

بالاخره، همانطور که گفته ایم دفتر بین المللی بعنوان يك جریان معین و مشخص، در کمپ وسیع پرولتاریا حضور دارد. بطور مختصر این کمپ بدین صورت تعریف میشود:

آنهایکه موضع استقلال طبقاتی از سرمایه را داشته باشند، هیچ گونه گرایشی به ناسیونالیسم از هر نوع و فرم نداشته، هیچ نوع سوسیالیسمی را در استالینیسم و اتحاد جماهیر شوروی سابق ندیده و در عین حال انقلاب اکتبر را بنشابه امکان شروع انقلاب جهانی ارزیابی کرده باشند.

در بین سازمانهایی که در این چهارچوب قرار میگیرند هنوز اختلاف های مهمی از جمله ماهیت و کارکرد سازمان انقلابی وجود دارد. اما چهارچوب دفتر بین المللی بدین قرار است:

۱- انقلاب پرولتری یا يك انقلاب جهانی خواهد شد یا در غیر اینصورت هیچ چیز. پیش شرط انقلاب جهانی حزب بین الملل است که آگاه ترین کارگران را، که برای تحقق برنامه انقلابی در بین توده های وسیع کارگر فعالیت میکنند، در خود جای داده است. تاریخ نشان داده که تشکیل حزب در دوره انقلاب تا چه اندازه دیر و تاچه اندازه بی ثمر بوده است.

۲- بنابراین دفتر بین المللی هدف خود را تشکیل حزب کمونیست جهانی به محض آماده بودن برنامه سیاسی و نیروهای بین المللی قرار داده است. بهرحال وجود دفتر بین المللی صرفاً برای تشکیل حزب جهانی است و دفتر مدعی نیست که تنها سلول اولیه تشکیل حزب خواهد بود. حزب آتی صرفاً از بزرگ شدن يك سازمان بوجود نخواهد آمد.

۳- قبل از آنکه حزب جهانی بتواند تشکیل گردد، جزئیات برنامه انقلابی باید بین نیروهائی که پتانسیل تشکیل آنها دارند از طریق بحث و گفتگو از تمامی زوایا روشن گردد.

۴- سازمانهاییکه نهایتاً به تشکیل حزب جهانی اقدام میکنند باید در محیط خود در درون طبقه کارگر از حداقل نفوذ توده ای برخوردار باشند. ادعای حزب جهانی و یا هسته تشکیل دهنده آن صرفاً با وجود تعدادی مبلغین هیچ قدمی به جلو برای جنبش انقلابی نیست.

۵- سازمان انقلابی باید تلاش نماید که، چیزی بیشتر از يك شبکه مبلغین باشد. با وجود فرصت های محدود، وظیفه سازمانهای پرولتری است که خود را به نیروهای انقلابی درون طبقه کارگر تبدیل کنند. بطوریکه در موقعیتی باشند که بتوانند امروز جهت مبارزه طبقاتی را نشان دهند و فردا مبارزه انقلابی را رهبری و سازماندهی کنند.

۶- درسهای گرفته شده از موجهای انقلابی گذشته این نیست که طبقه کارگر میتواند بدون سازمان رهبری باشد و یا اینکه حزب همان طبقه هست (انتزاع متافیزیکی بوردیگست های معاصر) بلکه رهبری و فرم سازمانی (حزب) مهمترین اسلحه طبقه کارگر در مبارزه میباشد. وظیفه آن مبارزه برای چشم انداز کمونیستی در نهادهای توده ای پرولتاریا مثل شوراهاست. حزب بهرحال بمتابۀ اقلیت طبقه کارگر و نه بصورت تمامیت آن باقی می ماند. ایجاد سوسیالیسم در کل توسط خود طبقه کارگر انجام میشود. این کاری است که حتی به پیشروان آگاه طبقه کارگر نیز نمی تواند واگذار شود.

زیرنویس

۱- از توهم پراکنی تا قتل عام ۴۰ سال جمهوری خلق چین ، اکتبر ۱۹۸۹ در پاسخ به قتل عام میدان تینه مان

۲- خطابه انترناسیونالیست های غرب به رفقای پرولتاریای اروپای شرقی ، فوریه ۱۹۹۵ بعدها در آلمان شرقی و چکسلواکی پخش شد.

۳- مرگ بر بوش و امپریالیسم غرب ، مرگ بر توسعه طلبی عراق ،بیانیه دفتر بین المللی در باره جنگ خلیج

۴- در پشت کشتار بوسنیا ، چرا انترناسیونالیستها مخالف جنگ در یوگسلاوی هستند. سپتامبر ۱۹۹۲

پلاتفرم دفتر بین المللی برای حزب انقلابی

کاپیتالیسم

شیوه تولید سرمایه داری، همانند هر جامعه طبقاتی، از تضاد نیروهای مولده و روابط تولیدی رنج میبرد. در سرمایه داری نیروی کار بستانه کالا توسط صاحبان آن (پرولتاریا) در قبال مزدی که مساوی ارزش مواد مصرفی برای بازتولید خود نیروی کار است، بفروش میرود. در شکل طبقاتی این بصورت تضاد بین بورژوازی (صاحبان و کنترل کنندگان نیروهای تولیدی) و پرولتاریا (صاحبان نیروی کار) جلوه گر میشود. کار سرچشمه تمامی ارزش هاست. تنها نیروی کار است که مواد خام را بصورت کالا در میآورد. تمام کالاها دارای ارزش مصرفی و ارزش مبادله هستند. سرمایه داران صرفا به ارزش مصرفی تا جایی علاقمند هستند که مبادله انجام پذیرد. ارزش مبادله ای سرمایه دارانه، چنانکه توسط ارزش اضافی ایجاد شده از نیروی کار کارگران نشان داده میشود، منشاء سودهای سرمایه داری میباشد. تلاش سرمایه برای بدست آوردن ارزش اضافی هرچه بیشتری از نیروی کار، پایه مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا، بین سرمایه داری و طبقه کارگر است.

در قرن گذشته نسل جدید سخن گویان اکونومیست سرمایه منکر این قضیه شدند که نیروی کار مبدا و منشا ثروت میباشد و امروز در جامعه باصطلاح صنعتی مدرن مبلغین سرمایه داری میگویند که طبقه کارگر از صحنه ناپدید شده است. علیرغم تحولات تکنیکی که در سرمایه داری بوقوع پیوسته، بنیاد تضاد طبقاتی کماکان پابرجاست.

اشکال سرمایه

صرفنظر از شکل حقوقی مشخص مالکیت بورژوازی بر ابزار تولید از یکسو و شکل کاراکتر اجتماعی کار دستمزدی در حال تغییر از سوی دیگر، آنتاگونیسم پایه ای میان جوهر اجتماعی کار و خصلت محدود مالکیت، بجای خود باقی است. نه مالکیت دولتی بر مهمترین ابزار تولیدی هیچ تغییری در بنیاد سرمایه دارانه آن، که در شکل مالکیت سرمایه مالی که فرم واقعی سرمایه در عصر امپریالیسم هست، را بخود راه داد و نه حاکمیت انحصارات ملی و بین المللی، که در فرم کمپانی های بازار سهام (که بستانه سرمایه "اجتماعی" عمل میکنند)، هیچیک به معنی پایان یافتن تناقضات پایه ای سرمایه نیستند، بلکه به معنی تحول این تناقضات به خصلت بین المللی میباشد. انگلس این مسئله را مدت ها قبل متوجه شد و توضیح داد که:

" گذار چه به بازار سهام و تراست ها و چه به مالکیت دولتی هیچ تغییری در خصلت سرمایه دارانه نیروهای تولیدی نداده است. در بازار سهام و تراست ها این مسئله آشکار است، دولت مدرن نیز فقط سازمانی است که جامعه بورژوازی برای پشتیبانی شرایط عمومی و بیرونی شیوه تولید کاپیتالیستی بر علیه تجاوز تدریجی و نیز بر علیه کارگران و سرمایه داران منفرد بکار گرفته. دولت مدرن در هر شکلی، در اساس ماشین سرمایه داری (دولت سرمایه دارها) شخصیت ایده ال یافته تمام سرمایه های ملی است. این دولت هر چه بیشتر ابزار تولیدی را در دست میگیرد بیشتر سرمایه داری ملی میشود و شهروندان بیشتری را استثمار میکند. کارگران، کارگران روزمزد پرولتاریا باقی می مانند و هیچ تغییری در روابط سرمایه داری بوجود نمی آید. " آنتی دورپنگ "

بنابراین، آن کشورهاییکه چندی پیش به ما گفته میشد سوسیالیستی هستند، جاییکه دولت مستقیماً ابزار مادی تولید را کنترل کرده و انحصار بازار را در دست داشت، در حقیقت چیز دیگری غیر از نوعی از سرمایه داری دولتی نبودند. فروپاشی رقت انگیز اتحاد جماهیر شوروی، تائید تحلیل کمونیسم چپ (با تکیه بر بنیاد نقد اقتصاد سیاسی یا مارکسیسم) بود که در طی سالیان طولانی بین انقلاب اکتبر و فروپاشی اردوگاه روسیه انجام گرفت. تراژدی یکی گرفتن مالکیت دولتی و سوسیالیسم اینک با برگشت دولت به اصطلاح شوراهای به نوع سرمایه داری کلاسیک (غربی) به پایان خط رسیده است.

امپریالیسم

دولت سابق اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای متحد آن یک بلوک امپریالیستی را تشکیل میدادند. فروپاشی این بلوک فصل جدیدی را در تاریخ سرمایه داری باز کرد. اما این فصل جزئی از تاریخ سرمایه داری امپریالیسم میباشد. جنگ جهانی اول که نتیجه رقابت بین کشورهای سرمایه داری بود نقطه عطفی در توسعه سرمایه داری بود، این جنگ نشان داد که پروسه تمرکز سرمایه به سطحی رسیده که بحران ادواری (پدیده همیشگی و ذاتی سرمایه داری در پروسه انباشت) را به بحران جهانی که فقط از طریق جنگ جهانی قابل حل است، تبدیل کرده است. این جنگ در یک کلام تائید کرد که سرمایه داری وارد دوران تاریخی جدیدی شده است، دوران امپریالیسم، جاییکه هر دولتی بخشی از سرمایه جهانی را تشکیل میدهد و گزینی از قوانین حاکم بر اقتصاد آن را ندارد. امپریالیسم بنابراین صرفاً یک سیاست قدرت سرمایه قوی در برابر سرمایه ضعیف نیست، بلکه پروسه اجتناب ناپذیری است که شاخک های حسی سرمایه مالی و صنعتی مراکز کاملاً توسعه یافته سرمایه داری ارزش اضافی تولید شده در کشورهای پیرامونی را جذب میکنند. در این پروسه جانی برای مرزهای دولتی و وفاداری ملی بورژوازی بومی کشورهای پیرامونی نیست. این سرمایه همانقدر در تور ماشین سرمایه های مالی بین المللی ادغام یافته که سرمایه داری کشورهای متروپل.

آغاز عصر سرمایه داری امپریالیسم با سیکل دوزخی، جنگ جهانی-بازسازی-بحران، امکان تمدن عالی تر (کمونیسم) را نیز در دستور روز قرار میدهد. این امکان توسط انقلاب اکتبر، زمانیکه پرولتاریای روسیه بنبانه بخشی از موج انقلابی اروپا و جهان، از موج خونین جنگ جهانی اول بیرون آمد و قدرت را بدست گرفت، تائید شد. تجربه این دوره بهرحال باز بصورت دراماتیک ورشکستگی اکثریت احزاب قدیمی انترناسیونال دوم را تائید میکند که نه تنها کشتار دسته جمعی پرولتاریا را با حمایت از دولت خودی مهیا دید، بلکه با تمام نیرو سرکوب انقلاب را با نام سوسیالیسم در دوره شورش های بعد از جنگ نیز تدارک دید. امروز ما میتوانیم به روشنی تفاوت سازمانهای سیاسی پرولتاریا در دوره قبل از جنگ و نیز بعد از جنگ را ببینیم. در دوره عروج سرمایه داری و استحکام گرفتن آن بنبانه شیوه تولیدی حاکم، بورژوازی ملی و یا جنبش ضد استبدادی چارچوبی را بوجود آورد که توده های پرولتر در اروپا امکان تشکیل اتحادیه های صنفی و سازمان های حزبی را بدست آورد. با این ارگانها طبقه کارگر قادر شد که استقلال طبقاتی خود را با اعلام خواسته های خود در چهارچوب روابط اجتماعی سیاسی بورژوازی، نشان دهد. در همین زمان تنوری های انقلابی مارکس و انگلس خود را شناساند و به ستون حیات سیاسی پرولتاریا بدل گشت. هر چند جریان اصلی سوسیال دموکراسی هرگز طبق موازین مارکسیسم عمل نکرد، برای احزاب سوسیالیستی آن، انقلابی که مارکس پیش بینی کرده بود به عنوان یک هدف دور که گویا روزی در آینده توسط نیروی نامشخص رخ خواهد داد باقی ماند. سوسیالیسم بعنوان "آینده تابناک"، بنبانه مبارزه تئوریک باقی ماند. اما در پراتیک، استراتژی های تاکتیک ها را تعیین میکرد نه بعنوان حمله به قدرت بلکه عمدتاً در شکل انتخابات پارلمانی، هشت ساعت کار، آزادی احزاب و غیره ماند.

با همسوئی سوسیال دمکراسی با امپریالیسم در ۱۹۱۴، جنبش طبقه کارگر به نقطه عطفی تعیین کننده سوق داده شد که نتیجه آن جدائی کامل کمونیست ها از نیروهای دروغین (رفرمیست) که بر جنبش پرولتاریا (انترناسیونال دوم در طول سالهای ۱۸۸۹-۱۴) حاکمیت داشت، بود. پایه گذاری انترناسیونال سوم با اعلام آغاز انقلاب جهانی پرولتاریائی خبر از پیروزی اصول مارکسیسم داد. فعالیت کمونیستی اینک هدفش صرفا متوجه سرنگونی دولت سرمایه داری به منظور ایجاد شرایط برای برپائی جامعه نوین بود.

انقلاب و ضد انقلاب

شکست جنبش انقلابی در اروپا و ماهیت ضد انقلاب در روسیه، تا مقطع جنگ جهانی دوم سئوالات و مشکلاتی را پیش پای آن انقلابیون مارکسیستی گذاشت که سعی کردند درس های این تجربه را درک کنند. پروسه شکل گیری ضد انقلاب در انترناسیونال سوم خود را به شکل تحمیل ضرورت دفاع از دولت روسیه و احزاب تشکیل دهنده آن و برگشت بسوی استراتژی و تاکتیک سوسیال دمکراسی نشان داد. این پروسه توسط تروتسکی و هواداران او در دوره سالهای ۲۰ (سیاست ورود به درون احزاب سوسیال دمکراسی و کارگری تروتسکی، تحت عنوان به اصطلاح "آتریسیم" (دخول گرایی) و حمایت تروتسکی از منافع امپریالیسم شوروی، تروتسکیسم را بنیادهای جریانی با پتانسیل انقلابی از میان برد) تعقیب شد و درس آموزی از شکست به بقیه رجوع داده شد. علی رغم موضع پرو روسی احزاب کمونیست استالینیستی و از بین بردن تجربه بزرگ بلشویکی، درس های گرفته شده از امپریالیسم و سرمایه داری دولتی روسیه توسط کمونیسم چپ اما مانع از آن گردید که پرولتاریا از برنامه کمونیستی متکی بر آن تجربه تماما محروم شود. این بدان معنی بود که حتی در دوره جنگ جهانی دوم حزب مستقل طبقه کارگر بوجود آید. حزب کمونیست انترناسیونالیست در سال ۱۹۴۲ تشکیل شد.

تجربه ضد انقلاب همچنین به انقلابیون این را گوشزد میکند که درک خود را از ارتباط بین دولت، حزب و طبقه عمیق تر کنند. نقشی که حزب انقلابی سابق در ضدانقلاب روسیه بازی کرد باعث شده که تعداد زیادی که میتوانستند انقلابی باشند بطور کل ایده حزب طبقه را رد کنند. حزب طبقه بدین دلیل که بازگوکننده آگاهی طبقه است، یک امر حیاتی برای مبارزه انقلابی پرولتاریا است. حزب از نظر سیاسی پیشروترین افراد طبقه کارگر را برای دفاع از برنامه رهایی کل طبقه درخود جمع میکند. بنابه تعریف حزب انقلابی همیشه اقلیت پرولتاریا خواهد بود. در حالیکه برنامه کمونیستی که از آن دفاع میشود صرفا توسط تمام طبقه میتواند به اجرا گذاشته شود. در دوران انقلاب حزب سعی میکند با گذاشتن برنامه در نهادهای توده ائی رهبری را بدست گیرد. همانطوریکه آگاهی انقلابی بدون حزب غیر قابل تصور است، درس های تجربه روسیه هم اینست که حتی آگاه ترین حزب هم نمیتواند انقلاب را جدا از شوراها (یا هر نهاد توده ای طبقه کارگر مشابه شوراها) نگهدارد.

شوراها بازگو کننده قدرت سیاسی طبقه کارگر (دیکتاتوری پرولتاریا) هستند. افول و کناره گرفتن آنها از زندگی سیاسی در روسیه سبب خفه شدن دولت نوزاد شوراها توسط ضد انقلاب سرمایه داری بود. قدرتی که در دست کمیسارهای بلشویکی در اثر انزوای طبقه کارگر شکست خورده باقی ماند، قدرت دولت سرمایه داری بود. در انقلاب جهانی آتی، حزب بین الملل باید رهبری حرکت طبقاتی را تماما از طریق نهادهای توده ای طبقه، که توسط حزب برای ورود به عرصه مبارزه تشویق میشوند، بدست بگیرد. بهرحال هیچ نوع تضمین رسمی برای پیروزی نیست و حزب انقلابی نمیتواند با ایجاد موانع مکانیکی از ترس شکست دست و پای خود را ببندد. نه حزب و نه شوراها، هیچکدام علیه ضدانقلاب بیمه نیستند. تنها تضمین برای پیروزی، آگاهی طبقاتی خود توده های کارگر است.

حزب طبقه و یا سازمانهای سیاسی قبل از تشکیل آن، شامل آگاه ترین بخش پرولتاریا میباشد که متشکل شده اند تا از برنامه رهایی کل طبقه کارگر دفاع کنند. حزب با استفاده از ابزار مارکسیسم درس های سیاسی تجارب تاریخی طبقه را برای تدوین برنامه، تعریف استراتژی و تاکتیک، مورد استفاده قرار میدهد. حزب جهانی آتی باید توده ها را از نفوذ ارتجاع ضدانقلاب و گرایش ملی گراها بر طبقه بدور نگهدارد. وقتی توده های کارگر زیر تناقضات مادی بحران جهانی سرمایه داری دوباره در صحنه تاریخی در تقابل با استثمارگران ظاهر شدند، حزب در شرایطی قرار خواهد گرفت که وظایف اساسی خود را انجام دهد. این هدف از طریق حفظ توده ها حول برنامه کمونیستی و کسب رهبری سیاسی مبارزه برای سرنگونی دولت سرمایه داری میسر خواهد شد.

بنابراین انقلاب صرفاً وقتی پیروز میگردد که سازمان انقلابی (حزب کمونیست) در راس طبقه به اندازه کافی در جبهه خود در نبرد با دشمن آمادگی و توسعه یافته باشد. بدین ترتیب ما هر نوع پروژه ای که تولد حزب را به دقایق آخر قبل از انقلاب و یا محدود کردن وظایف خود به پروپاگاندا (ترویج) و صرفاً نصیحت گویی ماکول کند، رد میکنیم. با وجودیکه نیروهای پرولتاریا در حال حاضر خود را سازمان میدهند، شرایط امروزه محدودیت وحشتناکی را بر ظرفیت آنها برای نفوذ در توده های وسیع تحمیل میکند. در طی دوران امپریالیسم بورژوازی بر مالکیت جامعه و تقریباً تمامی شئون زندگی حاکمیت مطلق پیدا کرده است. در کنار تمرکز شدید نیروهای مولده در دست سرمایه مالی امپریالیستی، حاکمیت سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی بی همتاست. آنچه مارکس قریب یک قرن پیش گفت امروز پیش از همیشه صدق میکند:

در تمامی دورانها ایده های حاکم ایده های طبقه حاکمه است. طبقه ایکه بر جامعه حاکمیت مادی دارد، حاکمیت فکری بر جامعه را نیز داراست. آن طبقه ایکه تولیدات مادی جامعه را در دست دارد کنترل ابزار تولیدات فکری را نیز در دست دارد و نتیجه آنکه طبقه فاقد ابزار تولیدات فکری عموماً حامل ایده های دنباله روانه است. ایده های حاکم چیزی بیش از بازگوکننده روابط مادی حاکم که بصورت ایده ظهور کرده اند نیست و بنابراین آنها، ایده تسلط طبقه ایست که روابط اجتماعی، این طبقه را بصورت طبقه حاکمه در آورده.

در شرایط صلح آمیز جامعه، مخصوصاً در قلب کشورهای امپریالیستی، جایکه حاکمیت بورژوازی گسترده و پیش رفته ترین است، پرولتاریا تمام سنگینی سازمانی و ایدئولوژیکی بورژوازی را به دوش دارد. این یک نوع جدائی روشن بین پرولتاریا بمشابه کل و بیان سیاسی مبارزه تاریخی اش یعنی حزب کمونیست بوجود آورده است. دوره های بحران اقتصادی و سیاسی میتواند گسست ایدئولوژیکی و سیاسی از حاکمیت بورژوازی را همراه بیاورد. تا آن مقطع برنامه انقلابی و سازمانهای مدافع آن در شرایط تحمیل شده جدائی از طبقه خواهند زیست. بر این جدائی نمیتوان بسادگی با یک اقدام اراده گرایانه یا با ابزار صرف تشکیلاتی فائق آمد.

بهرحال سیکل انباشت سرمایه که بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد به خط آخر میرسد. دوره رونق اقتصادی مدت طولانی است که جایش را به بحران اقتصاد جهانی داده است. یکبار دیگر سنوال جنگ امپریالیستی یا انقلاب پرولتاریائی، در دستور تاریخی قرار گرفته و ضرورت اتحاد انقلابیون را مطرح کرده است. در دوران انحصارات سرمایه داری جهانی هیچ کشوری نمیتواند خارج از این نیروی گرایش به جنگ قرار گیرد. نیروی اجتناب ناپذیر سرمایه داری بسوی جنگ، خود را بشکل حمله جهانی به سطح زندگی و شرایط کاری پرولتاریا نشان میدهد. بنابراین شرایط مادی برای مبارزه بین المللی پرولتاریا بر علیه استثمارگران موجود است و همچنین

ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی نیز وجود دارد. آنچه غایب است حزب سیاسی انقلابی برای تدارک این مبارزه میباشد.

اصول راهنما برای سازمان

۱- دوره تاریخی که رهائی ملی در سرمایه داری جهانی مترقی بود دیر زمانی است (با جنگ جهانی اول ۱۹۱۴) که پایان رسیده است . کاراکتر جهانی سرمایه داری در عصر امپریالیسم بدین معنی است که تفاوت‌های موجود اجتماعی نشانه تفاوت‌های شیوه تولیدی نیست، بنابراین هیچ ضرورتی برای برگزیدن استراتژی‌های مختلف برای عمل انقلابی در نقاط مختلف دنیا وجود ندارد. کارل مارکس قبلا بین شیوه تولیدی و ساختارهای اجتماعی منطبق بر آن تمایز قائل شده بود.

تجربه تاریخی جامعه طبقاتی مؤید فرم‌های اجتماعی که خود حاصل تاریخ‌های متفاوت بوده و قادر به حیات در زیر چتر سرمایه داری هستند میباشد، اما این فرم‌ها در حال تحت حاکمیت امپریالیسم که از تفاوت‌های ملی، اقلیتی و فرهنگی جهت بقای خود سود میجوید، هستند. همانطوریکه قشرهای اجتماعی و سنتی در حوزه‌ها و کشورهای مختلف متفاوت میباشند، به همان نسبت نیز حاکمیت سیاسی بورژوازی متفاوت است. بهرحال در همه موارد قدرت واقعی که آن را نمایندگی میکند یکی است و آن سرمایه داری است. هر نوع عقیده‌ایکه بخاطر وجود مسئله ملی در بعضی نقاط جهان استراتژی و تاکتیک انقلابی پرولتاریا را به نفع وحدت با بورژوازی ملی (یا حتی بدتر با یک بلوک امپریالیستی) در درجه دوم قرار دهد، مطلقا باید رد شود. فقط زمانی پرولتاریا برای دفاع از منافع طبقاتی خود متحد میشود که پایه‌های ملی سست میشود و سازمان انقلابی باید تمامی ایدئولوژی‌های قومی و فرهنگ جدائی را که وحدت و همدردی طبقاتی را مانع میشود رد کند.

۲- ماهیت حاکمیت جهانی سرمایه داری استراتژی انقلاب جهانی را طلب میکند. انقلاب پرولتاریایی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پایه اصلی احزاب کمونیستی در همه کشورها است. تفاوت‌های موجود در شرایط ویژه یا به عبارت دقیقتر انواع مختلف حاکمیت سیاسی و اجتماعی بورژوازی در اقصی نقاط جهان، کاربرد تاکتیک‌های متفاوتی را ایجاب میکنند. اما بهرحال تاکتیک بین المللی سازمان پرولتاریا بر پایه‌های برنامه انقلاب جهانی متکی است.

عصر مبارزه دموکراتیک دیر زمانی است که به پایان رسیده و در عصر امپریالیسم دوباره نمی تواند انجام گیرد، اگر چه مطالبات آزادی‌های ابتدائی معینی میتوانند جزئی از تبلیغات انقلابی باشند. تاکتیک حزب کمونیست هدفش را سرنگونی دولت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا قرار میدهد. کمونیست‌ها هیچگونه توهمی به قابل حصول بودن آزادی کارگران از طریق پارلمان ندارند. در درجه اول اعتقاد به اینکه طبقه حاکمه بصورت صلح آمیز، هنگامیکه ما سوسیالیسم را قانون گذاری میکنیم کناری بایستاد، صرفا توهم "حماقت پارلمانتاریستی" (مارکس) میباشد. دموکراسی پارلمانتاریستی صرفا وسیله ایست برای پوشش دیکتاتوری بورژوازی. ارگان‌های واقعی قدرت در جوامع دموکراتیک سرمایه داری در خارج از پارلمان، در بورکراسی دولتی، در دست نیروهای امنیتی بورژوازی و کنترل کنندگان نیروهای تولیدی قرار دارد. پارلمان با ایجاد توهم انتخاب هئیت حاکمه توسط کارگران، برای بورژوازی مفید است. بنابراین انقلابیون مخالف انتخابات پارلمانی هستند و کارگران را به پیکار با بورژوازی در حوزه طبقاتی خودشان فرا میخوانند. این به عهده حزب انقلابیون است که نشان دهد فقط از طریق انهدام سرمایه داری و ارگان‌های دولتی است که طبقه کارگر امکان آزادی کامل بیان و عمل را بدست میآورد.

۳- اتحادیه‌های کارگری بشابه مذاکره کنندگان فروش نیروی کار، ارگان‌های آشتی میان کار و سرمایه هستند. آنها هیچ وقت وسیله

مفید برای سرنگونی سرمایه داری نبوده و نیستند. در عصر امپریالیسم اتحادیه ها، صرف نظر از بافت اجتماعی آن، صرفاً سازمانهای حفظ وضعیت موجود میباشند، بویژه در مواقعیکه وضعیت مورد تهدید قرار میگیرد. در نتیجه برای انقلابیون تسخیر این سازمانها و یا تبدیل آنها به ارگانی برای انقلاب غیر ممکن است. انقلاب پرولتری ناگزیر خواهد شد با اتحادیه ها در همه جا پیکار کند. زیرا آنها سنگر ضدانقلاب خواهند بود.

تجربه آخرین موجهای انقلابی و ضد انقلاب متعاقب آن برای انقلابیون مارکسیست کاملاً روشن کرد که اتحادیه ها آن ارگان های توده ای که اقلیت سیاسی طبقه (حزب) بتواند برنامه ها و شعارهای خود را به درون تمام طبقه ببرد نیستند و نه می توانند باشند. آن نوع ارگانهای توده ای که تئوری کمونیستی سنتاً بمثابه ارگان مبارزه و قدرت درک کرده است، در مواقع بالا آمدن مبارزه طبقاتی تاریخاً بصورت کمون یا شورا (council) ظاهر میشوند. تازه از آنجائیکه کمونیست ها صرفاً در مواقع استثنائی میتوانند در موقعیت رهبری سیاسی قرار بگیرند، ارگان های توده ای که طبقه کارگر خود میسازد و رهبری کمونیستی را ممکن میگرداند، فقط در اوج مبارزه متولد میشوند. خارج از این شرایط حزب هنوز مجبور است که کار رهبری سیاسی و پیشتازان طبقه خود را وسعت دهد.

وظیفه دائمی کمونیستهاست که در مبارزه کارگران شرکت نموده و تهییج کنند و راه پیشروی را نشان دهند. امکان توسعه یافتن مبارزه از سطح کنونی به سطح وسیع تر مبارزه سیاسی بر علیه سرمایه، به حضور فعال کمونیست ها در محیط کار بستگی دارد. وظیفه سازمانهای کمونیستی است که راه های سازماندهی آگاه ترین کارگران در محیط کار را نه برای فعالیت اتحادیه ای صنفی بلکه برای ارتباط مستقیم حزب با وسیع ترین توده های طبقه کارگر انجام دهند.

۴- پروسه انقلابی که با پیروزی اکتبر در روسیه شروع شد، با عقبگرد دولت روسیه برای دفاع از پایه های سرمایه داری نیز پایان یافت. این خود نتیجه انزوای کشور شوراها و شکست موج انقلابی در کشورهای اصلی اروپایی بود. این تجربه یکبار براهی همیشه به مارکسیست ها آموخت که سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. هیچ دولت سوسیالیستی و انقلابی بیرون از پروسه انقلابی بین المللی نمی تواند قرار گیرد. این بدین معنی نیست که وقتی قیام پرولتاریائی در یک کشور موفق شد نمی تواند بازتاب یک قدرت پرولتری باشد، بلکه بدین معنی است که مادام که حرکتهای انقلابی در جاهای دیگر نیز موفق نشده و امکان برپایی روابط نوین اجتماعی میسر نگشته، دوام قدرت نوپا غیر ممکن است.

۵- در دوره دوم دهه بیست حزب روسیه بر بین الملل کمونیستی بطور کامل حاکم شد و سانتالیسم دیگر در خدمت پیشبرد استراتژی و تاکتیک مورد نیاز طبقه کارگر بین المللی قرار نداشت. پتانسیل باقیمانده برای انقلاب در اروپا و چین توسط سیاست های کمینترن که صرفاً در خدمت (حزب کمونیست شوروی) و رفع نیازهای دولت روسیه برای بقاء خود بود، از بین رفت. در خود اتحاد جماهیر شوروی، شکست پروسه انقلابی باعث قوت گرفتن دیکتاتوری ضد طبقه کارگر (به رهبری استالین) بر پایه های روابط اجتماعی سرمایه داری شد. توسعه چنین رژیم در کشوری به وسعت اتحاد جماهیر شوروی به معنی ظهور مجدد یک قدرت امپریالیستی بود. با این کاراکتر ذکر شده دولت استالینیستی و احزاب مختلف ناسیونال کمونیست، نخست در جنگ اسپانیا و سپس در جنگ جهانی دوم شرکت کردند. پیامد جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپای شرقی در کمپ امپریالیسم روسیه قرار گرفتند و شکل سرمایه داری دولتی استالینیستی را اختیار کردند.

شکست پروسترویکا و فروپاشی این بلوک نشانه به انتها رسیدن و کامل شدن انحطاط "دولت کارگری نبود" بلکه گواه وسعت گرفتن

بحران سرمایه داری در یکی از ضعیف ترین "قدرت های بزرگ" بود.

۶- در چین همین نتیجه توسط پروسه متفاوتی حاصل شد. رژیم سرمایه داری دولتی حتی امروز، هنوز برای نقش واقعی خود در بلوک بندی سیستم امپریالیستی تلاش میکند. تفاوت اصلی تاریخ چین در این است که هیچوقت انقلاب پرولتاریایی که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قابل مقایسه باشد را، دارا نبود. تاریخ امروزی رژیم چین با تراژدی شکست جنبش پرولتاریا در کاتون و شانگهای در ۱۹۲۷ آغاز میشود. این با جنگ ملی توسط بلوک طبقات که جنبش دهقانی نیروی محرکه آن بود ادامه یافت و با برقراری رژیم زیر توجهات روسیه با همان روابط سرمایه داری دولتی شدیداً متمرکز خاتمه یافت.

این رژیم زیر پرچم نئوآستالینیسم در سالهای ۶۰ از زیر نفوذ شوروی خارج شد و بعداً در سالهای ۷۰ به سمت امریکا گرایش پیدا کرد. هر دوی این حرکات بظاهر متناقض، از کوشش برای ابقاء کنترل اقتصاد و تشویق برای انباشت سرمایه ریشه میگرفت. چین هیچ وقت یک قدرت پرولتاریایی نبوده و ایدئولوژی مانوئیسم غیر از وسیله استفاده از توده ها برای گذشت از منافع خود در قبال سرمایه ملی چیز دیگری نبوده است.

۷- نکات بالا نشان دهنده آن است که اینک وقت کار فعالانه برای بناکردن حزب انقلابی بین المللی، حزب انقلابی پرولتاریا، فرا رسیده است. وظیفه جنگ بر علیه انقیاد سیاسی پرولتاریا توسط نیروهای ارتجاعی باید تا آنجائیکه درتوان نیروهای ضعیف انقلاب است ادامه یابد. این امر سازمان و مرکزیت یابی در سطح بین المللی را طلب میکند.

پروسه گسست از مبارزات پراکنده امروزی نیروهای انقلابی در اقصی نقاط جهان و حرکت بسوی پیکارهای سیاسی و نظامی حزب بین الملل در فردا، حداکثر کوشش کمونیست ها برای همخوانی، همگونی سیاسی و سازمانی کادرهای جدید را طلب میکند. تشکیل حزب بین المللی پرولتاریا از طریق منحل شدن سازمانهای مختلف "ملی" که با همدیگر قبلاً کار کرده اند و به توافق اصولی جهت پلاتفرم و برنامه انقلاب دست یافته اند تحقق خواهد یافت.

دفتر بین المللی برای حزب، هدف خود را بر کانون قرار دادن این دفتر، برای هماهنگی و اتحاد این سازمانها بنا کرده است. اساسنامه این دفتر، پایه ای برای یکنواخت کردن سازمانهایی است که سرانجام به منحل شدن عضویت های مجزا و تشکیل مرکزیت اصیل بین الملل منتهی میشود. با این کار دفتر به وظیفه ای که خود تعیین کرده خاتمه خواهد داد.

دفتر بین المللی برای حزب انقلابی

۱۹۹۷